



چارچوب کلان منطق فهم قرآن و جایگاه هر یک از مبادی در این چارچوب

در چارچوب کلانی که کل منطق فهم قرآن را در آن صورت‌بندی می‌کنیم، با دو سامانه عرضی و طولی روبرو هستیم و بایستی جایگاه هر یک از مبادی را در قالب این چهارچوب مشخص کنیم و مورد بحث قرار بدهیم.

در چارچوب کلانی که کل منطق فهم قرآن را در آن صورت‌بندی می‌کنیم، با دو سامانه عرضی و طولی روبرو هستیم و بایستی جایگاه هر یک از مبادی را در قالب این چهارچوب مشخص کنیم و مورد بحث قرار بدهیم.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، سلسله دروس «منطق فهم قرآن» یکی از درس‌های حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد است که هر دو هفته یک بار در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی واحد تهران برگزار و از طریق ویدئو کنفرانس با حضور طلاب و پژوهشگرانی از قم نیز همراه می‌شود.

بنا بر این گزارش، این سلسله دروس به نحوی ابداعی و نوآورانه، به تنقیح و تدوین و تنظیم مقدمات فهم قرآن و قواعد آن، ضوابط حاکم بر این قواعد و همچنین رویکردها، اسلوب‌ها، فرایندها، ساختارها و سنجه‌ها در فهم قرآن پرداخته است. در ادامه گزارش جلسه یازدهم از این سلسله دروس می‌آید.

منطق طبقه‌بندی مبادی و چیدمان انواع برآیند برونادهای مبادی

ما باید بحثی را قبل از ورود به مبحث مبادی و مبانی مطرح می‌کردیم. البته این بحث به صورت ارتکازی در ساختار و هندسه‌ی پیشنهادی کم‌وبیش مورد توجه بوده ولی به صورت خودآگاه و آشکار باید مورد بحث قرار می‌گرفت، سپس وارد بحث مبانی می‌شدیم و آن بحث «منطق طبقه‌بندی مبادی و چیدمان انواع برآیند برونادهای مبادی» بود.

باید با منطق مشخصی بگوییم که چرا در مبانی و مبادی نظری ده یا دوازده مبدأ و مبنا برای فهم قرآن لازم است و باید مورد بحث قرار گیرد. منطق این مبادی چیست؟ همچنین درخصوص کلان مبادی، چرا پنج مبدأ را مطرح می‌کنیم؟ باید مشخص شود که چرا مبادی اصلی پنج هستند و مبادی معرفت‌شناختی ده یا دوازده تا هستند؟ سپس باید مشخص کنیم که چینی و چیدمان برآیندها و برونادهای مبادی چگونه باید باشد. این دو مطلب که درواقع به منطق دسته‌بندی و طبقه‌بندی مباحث برمی‌گردد باید ابتدا بحث می‌کردیم.

باید این بحث پیشتر مورد بررسی قرار می‌گرفت و چارچوب و منطقی در اختیار ما قرار می‌داد تا به بحث از مجموعه مبادی و برونادهای آن می‌پرداختیم.

این مطلبی را که امروز مطرح می‌کنیم، درواقع تبیین چهارچوب کلانی است که هم ناظر به کل منطق فهم قرآن است، که کل منطق فهم قرآن را چگونه باید صورت‌بندی کنیم، به صورت عرضی - افقی و به صورت طولی - عمودی. همچنین جایگاه هریک از مبادی را در قالب این چهارچوب مشخص کنیم و مورد بحث قرار بدهیم.

دو چارچوب منطق فهم قرآن

اول اینکه ما با دو منطق و به تعبیری دو چهارچوب و سامانه روبرو هستیم:

1. سامانه‌ی عرضی - افقی؛ باید مشخص کنیم که مبادی اصلی فهم دین و ازجمله فهم متن قرآن چگونه باید چینی و صورت‌بندی شوند و مبنای این صورت‌بندی چیست؟ برای مثال مبادی مبدأشناختی داریم، همچنین مبادی دین‌شناختی و مبادی معرفت‌شناختی داریم، که باید مشخص کنیم منطق این طبقه‌بندی چیست. چیدمان مبادی به صورت عرضی - افقی و به تعبیری چیدمان ترتیبی مبادی چگونه باید باشد و مبنای آن چیست؟

2. مجموعه‌ی مبادی و همین‌طور برآیندها و برونادهایی که از مبادی به دست می‌آید چگونه در سامانه‌ی طولی و یا عمودی و ترتیبی چینی کنیم؟

به تعبیر دیگر ما دو سامانه و چیدمان داریم، یکی عرضی و افقی، چنانکه مثلاً می‌گوییم مبادی فهم دین با توجه به اصول نظریه‌ی ابتناء پنج مبدأ است. منطق آن نیز پیام‌واره‌انگاری دین است. ما دین را رسالت می‌انگاریم و وقتی رسالت دانستیم قهرراً فرایند پیام‌گزاری دارای ابعاد خمس و اضلاع پنجگانه‌ی «مبدأ پیام»، «مخاطب پیام»، «وسائط و وسائل پیام‌رسانی»، «محتوای پیام» و «متعلق و قلمروی پیام» است. ما مبانی را براساس پیام‌واره‌انگاشتن دین و در اینجا قرآن از نظر دسته‌بندی و چیدمان عرضی به پنج قسم تقسیم می‌کنیم چون می‌گوییم فرایند پیام‌گزاری دارای پنج ضلع است.

بنابراین سامانه و چیدمان عرضی مبانی مبتنی بر یک پیش‌انگاره است و آن اینکه دین پیام‌وار است و در محل بحث ما، قرآن پیام است. هنگامی که چنین شد، هر پیام، مبدأ پیامی دارد که یک دسته از مبادی را تشکیل می‌دهد، پیام مخاطب دارد، همچنین وسائط و وسائلی که از طریق آنها پیام از مبدأ به مخاطب منتقل می‌شود، پیام محتوایی دارد و هر بخشی از محتوای پیام متعلق دارد. این پنج ضلع را در فرایند پیام‌گزاری فرض می‌کنیم، قرآن هم پیام است و در فرایند پیام‌گزاری با این پنج ضلع سروکار داریم. به این ترتیب منطق دسته‌بندی عرضی مبانی مشخص می‌شود.

در لایه‌ی بعدی، مثلاً در لایه‌ی مبدأ معرفت‌شناختی (وسائل و وسائل پیام) انواع مبادی را که مربوط به پیام‌افزارها می‌شوند باید با منطق مشخصی از نظر عرضی و افقی چینی کنیم. در حوزه‌ی وسائط و وسائل پیام از آن جهت که محل بحث قرآن است، خود قرآن وسیله و وسیله‌ی انتقال پیام است. وحی شیوه‌ی انتقال پیام از مبدأ تعالی به مخاطب پیام یعنی انسان است. در

اینجا خصوصیات را برای کتاب ذکر کردیم که یکی از آنها وحیانیّت متن و محتوا بود، دیگری حکیمانگی و بعدی هدایت‌مآلی بود و... . پس در اینجا با یک سامانه و چیدمان عرضی - افقی ترتیبی روبرو هستیم و منطق حاکم بر چیدمان و صورت‌بندی این سامانه در لایه‌ی کلان این است که ما دین و قرآن را پیام‌می‌دانیم و این پیام‌فرایندی را طی می‌کند که در فرایند پیام‌گزاری با پنج ضلع طرف هستیم، که هریک از این اضلاع پنج‌گانه یک دسته از مبادی را تشکیل می‌دهد و به این ترتیب منطق چیدمان عرضی مبانی به دست می‌آید.

سامانه‌ی دومی که با آن سروکار داریم سامانه‌ی طولی است، یعنی با یک سامانه و چیدمان طولی - عمودی سروکار داریم، اینکه ما با چند لایه از مبانی طرف هستیم؟ براساس نظریه‌ی ابتناء ما ابتدا چهار اصل داریم، که یکی از چهار اصل پیام‌واره‌انگاری دین است، هنگامی که پیام‌واره‌انگاری دین را به مثابه یکی از اصول اربعه می‌پذیریم، خود این پذیرش اقتضاء می‌کند که بحث ما پنج ضلع داشته باشد. زیرا در فرایند پیام‌گزاری با پنج ضلع طرف هستیم. این اضلاع پنج‌گانه لایه‌ی دوم هستند و ماقبل آن اصول چهارگانه هستند. بعد از لایه‌ی مبادی خمسه یا اضلاع و ابعاد خمسه‌ی رسالت، اینها خرد می‌شوند و در ذیل هرکدام یک سلسله مبادی و برایندها تولید می‌شود.

ما وقتی می‌پذیریم که خصوصیت این پیام‌افزار (قرآن) این است که وحیانی و قدسی است، مبادی فرعی بسیاری تولید می‌شود که البته در این خصوص بحث کردیم. این مبادی فرعی درواقع لایه‌ی سوم پیش‌انگاره‌ها هستند. لایه‌ی اول ما مبادی اربعه‌ی نظریه‌ی ابتناء بود، لایه‌ی دوم اضلاع خمسه‌ی پیام‌واره‌انگاشتن بود، لایه‌ی سوم از نوع مبادی هستند که از یک‌یک این انواع خمسه به دست می‌آیند که در مثال حاضر راجع به وحیانیّت بحث کردیم، سپس گفتیم که وقتی می‌گوییم متن و محتوا وحیانی است، لایه‌ی دیگری از مبانی و پیش‌فرض‌ها پدید می‌آید، ازجمله اینکه حال که وحیانی است، پس خطاناپذیر است و در اینجا یک اصل تولید می‌شود.

به تعبیر دیگر ما بحث پیش‌انگاره‌ها به معنای عام با سه لایه روبرو هستیم که این لایه‌ها به این ترتیب یک چینش عمودی با یکدیگر دارند. چیدمان دوم طولی و عمودی است و صورت ترتبی دارد، ولذا ما گفتیم که خطاناپذیربودن مترتب بر وحیانی‌بودن و در طول آن است و از وحیانی‌بودن به دست می‌آید، پس یک سامانه‌ی ترتبی است و همانند قبلی هم‌عرض و ترتیبی نیستند، بلکه به نحو عمودی بر هم بار می‌شوند، از هم برمی‌آیند و براین یکدیگر قلمداد می‌شوند.

به این ترتیب با دو سامانه سروکار داریم، مبانی سامانه‌ی اول پیام‌واره‌انگاشتن دین و نیز خود قرآن است. سامانه‌ی اول به ما می‌گوید بنابراین پنج اصل و پنج نوع مبدأ داریم. سامانه‌ی دوم ترتبی است و لایه‌به‌لایه بر هم مترتب هستند. اینکه ما از چه مبدأ و مبنایی چه بنا و اصلی را استنباط کنیم و باز از هر اصلی چند قاعده استنباط کنیم و هر قاعده‌ای در چهارچوب چه ضابطه و ضوابطی به کار می‌رود، لایه‌های بحث را مشخص می‌کند. در سامانه‌ی اول ساحات را مورد بحث قرار می‌دهیم و در سامانه‌ی دوم سطوح و لایه‌ها را بحث می‌کنیم.

منطق سامانه‌ی دوم این است که مشخص کنیم چه اصلی از چه مبنایی به دست می‌آید و یا چند قاعده از چه اصلی فراچنگ می‌آید. هر قاعده‌ای ناشی از اصلی است و هر اصلی ناشی از مبدائی است چنانکه هر مبدائی ناشی از مبنایی بود. اگر این بحث را بتوانیم به صورت شفاف و دقیق تبیین کنیم در سامانه‌ی دوم با یک ساختار درختی روبرو می‌شویم، ساختاری که ریشه در مبانی دارد و چندین تنه از مبانی برخاسته و هر تنه به شاخه‌های تبدیل شده و هر شاخه از آن برگ و بار دارد. تنه‌ها را می‌توان به مبادی تشبیه کرد، مثلاً مبادی معرفت‌شناختی، مبدأشناختی، مخاطب‌شناختی. هر تنه نیز شاخه‌هایی دارد که فرض می‌کنیم آن شاخه‌ها مبادی دسته‌دوم هستند و هر شاخه‌ای نیز برگ‌هایی دارد که مثلاً قواعد هستند. هر قاعده‌ای که به کار می‌رود نیز نتیجه‌ای می‌دهد که می‌گوییم آن نتایج و معرفت تولیدشده، میوه‌ها هستند.

اگر کسی بتواند در این دو سامانه‌ی عرضی و طولی و لایه‌های مختلف آنها تأمل کند و یک ساختار درختی را طراحی کند به روشنی مشخص می‌شود که ما با چند دسته از مطالب در یک دانش روش‌شناختی روبرو هستیم. در اینجا این مسئله به دست خواهد آمد که در علوم مختلف ازجمله علم منطق فهم دین و نیز علم منطق فهم قرآن ما با چند لایه و رویه و چند ساحت و سطح از مطالب طرف هستیم.

اینکه به سادگی در یک دانش روش‌شناختی مثل اصول می‌گویند مطالب به دو یا سه دسته تقسیم می‌شوند و علم دارای سه جزء است، «موضوع»، «مبادی» و «مسائل» و در علم اصول هم به راحتی می‌گویند چهار دسته مبادی داریم، «مبادی کلامیه»، «مبادی عقلیه»، «مبادی لفظیه» و «مبادی ادبیه»، این‌گونه نیست، و مبادی در همین دانش اصول بسیار وسیع‌تر از این چیزی است که مطرح می‌کنند.

و یا بزرگان ما و اصحاب اصول از مسئله‌ی اصولیه تعریف داشته‌اند و آنچه که امروزه مشهور است و پذیرفته شده است این است که مسئله‌ی اصولیه عبارت است از آنچه که به مثابه کبرای قیاس استنباطی قرار می‌گیرد، یعنی: «ما یقع کبری لقیاس الاستنباط»، و تصور می‌شود که ما در علم اصول تنها یک‌جور مسئله داریم و آن این است که هرآنچیزی که کبرای قیاس استنباطی است مسئله‌ی اصولیه است. حال به منابع اصولی مراجعه کنید و مشاهده کنید که چه مقدار از مسائلی که به عنوان مسائل اصول در این دانش بحث می‌شود کبرای قیاس استنباط هستند. درصد این مسائل بسیار کم است و بسیاری از مسائل در علم اصول بحث می‌شود و احدی هم نمی‌تواند بگوید اینها جزء مسائل نیستند که هرگز کبرای قیاس استنباط قرار نمی‌گیرند و نقش دیگری در استنباط دارند. البته در طریق استنباط قرار می‌گیرند اما این‌گونه نیست که بگوییم لزوماً قضیه‌ای هستند که مثل کبری در قیاس قرار می‌گیرند.

دوستان اطلاع دارند که ما بحثی در زمینه‌ی طبقه‌بندی دانش اصول انجام داده‌ایم و ان‌شاءالله امسال آن را تکمیل می‌کنیم. اگر

بنده‌ی طلبه مطلب نویی در اصول داشته باشم و اگر هزار هم باشد، تصور می‌کنم که اولین بحث طبقه‌بندی مطالبی است که در دانش اصول مطرح می‌شود و تصور می‌شود که به دو دسته‌ی کلی مبادی و مسائل تقسیم می‌شوند. بعد هم مبادی به دو یا چهار و البته بعضی هم از روی خطا به شش قسم تقسیم کرده‌اند و مسائل را هم به یک قسم و آن هم اینکه مسئله آن است که کبرای قیاس استنباطی باشد. درحالی‌که هم مبادی بسیار متنوع است و ما در ساختار فلسفه‌ی اصول به بیش از بیست و چهار فصل تقسیم کرده‌ایم و مسائل هم این‌گونه نیست و خود مسائل به انواع گوناگونی تقسیم می‌شود. در نهایت نیز مجموع مطالب بحث‌شده در دانش اصول را به مبانی که به مبادی بعیده و بخشی از مبادی وسیطه اطلاق می‌کنیم و به مبادی که به بخشی از مبادی وسیطه و مبادی قریبه اطلاق می‌کنیم، تقسیم کرده‌ایم. اما مسائل فراوان هستند. مسائل دانش اصول انواع کثیره‌ای دارد که یک قسم از آن قسمی است که کبرای قیاس استنباط قرار می‌گیرد.

در مسئله‌ی منطق فهم قرآن هم همین مطلب هست و ما باید در چهارچوب این طبقه‌بندی مسائل، مطالبی را که به مثابه برابند مبادی قلمداد می‌شوند را گونه‌شناسی و دسته‌بندی و بسا حتی طبقه‌بندی کنیم، یعنی خود آنها نیز لایه‌لایه باشند. در یک طبقه‌بندی نیز می‌گوییم بعضی از اینها قضایایی هستند که قاعده‌اند و بعضی نیز ضابطه‌اند.

شروط و مقدمات دستیابی به یک دسته‌بندی صحیح از مطالب یک دانش روش‌شناختی اینجا از باب نمونه برای اینکه این دو سامانه را روشن‌تر کنیم می‌گوییم که ما برای اینکه به یک صورت‌بندی و طبقه‌بندی و دسته‌بندی صحیح و صائب و جامع‌ای از مطالبی که در یک دانش روش‌شناختی وجود دارد برسیم باید چند کار بکنیم، سپس براساس این چند کار ملاحظه خواهیم کرد که چه فهرستی از لایه‌ها و انواع مطالب به دست خواهد آمد. اول، باید بگوییم که اصلاً به چیزی مبنا اطلاق می‌کنیم، به چه چیزی مبدأ اطلاق می‌کنیم و نیز به چه چیزی مسئله اطلاق می‌کنیم.

دوم، در مقام انواع هریک از اینها را باید تقسیم کنیم، چون مبانی گوناگون هستند، مبادی و مسائل هم گوناگونند. چنانکه در مبانی می‌گوییم مبانی بعیده داریم، مبانی وسیطه داریم و مبانی قریبه داریم. مسائل را نیز به همین ترتیب باید دسته‌بندی کنیم. از مجموعه‌ی مباحثی که باید در سطوح و ساحات مختلف بحث شود، این دسته‌بندی به دست می‌آید که راجع به تعریف آنها باید بحث کنیم، زیرا همه‌ی مسائل تعریف دارند، و هر یک مطلب و مسئله‌ای در هر دانشی خود یک دانشواره و علیمه است، یعنی همان‌طور که راجع به یک دانش می‌توان بحث کرد راجع به هر مسئله نیز می‌توان بحث کرد. همان‌طور که می‌توان از تعریف، موضوع، غایت و روش یک علم سخن گفت، از تعریف مسئله، غایت و روش آن مسئله نیز می‌توان بحث کرد. به همین جهت از تعریف می‌توان بحث کرد، از هستی‌شناسی آن می‌توان بحث کرد، از کارکردشناسی و مسائل معرفت‌شناختی آن می‌توان بحث کرد، همچنین از حجیت آن می‌توان بحث کرد، از طرز کاربرد و استخدام آن در مسیر فهم می‌توان بحث کرد. بالاخره مسئله‌ای که در منطق فهم قرآن تولید می‌کنید بناست که بعداً در تفسیر و فهم قرآن به کار برده شود، پس بحث کاربردشناسی یک بحث می‌تواند باشد.

سپس بین هر مسئله و مطلب با مطلب موازی خودش باید نسبت‌سنجی کنیم، چون مسائل با هم در تعامل و گاه در تعارض هستند و نسبت اینها را باید مشخص کنیم.

سرانجام نیازمند به سنجه‌هایی هستیم که بتوانیم کاربرد این مسائل را آسیب‌شناسی کنیم. یک نمونه

اینجا می‌خواهیم براساس سیری که مطرح کردیم مثالی را خود قرآن پیاده کنیم که یکی از حجج شرعیه است. در ساختار کی حجت شرعی را باید با این مسائل روبرو شویم:

1. آیا قرآن امکان معرفت دارد؟ کسانی قرآن را فهم‌پذیر نمی‌دانند، بلکه قرائت‌پذیر می‌دانند که در اینجا دو راه پیدا می‌شود که باید مشخص کنیم جزء کدام هستیم؟

2. روش‌مندی معرفت قرآن؛ آیا قرآن روشمند است؟ یا شیوه‌های ناروشمندی وجود دارد؟ فهم قرآن روشمند نیست، بلکه حسب تصادف یا شهود و یا روشی که شناخته‌شده نیست به دست می‌آید؟ به این معنا، روش به مفهوم کاربرد قواعد نیست، بلکه یک نوع تحصیل صلاحیت است.

3. فرایندمندی معرفت؛ معرفتی که به دست می‌آید آیا بر هم مترتب است؟

این سه مبحث مبادی بعیده هستند، اما اگر همین مبادی را روی قرآن پیاده کنیم، مبادی وسیطه یا قریبه می‌شوند، یعنی امکان معرفت قرآن، روشمندی معرفت قرآن، فرایندمندی معرفت قرآن. اگر این سه مبحث را به صورت مطلق بحث کنیم، مباحث معرفت‌شناسی هستند و جزء فلسفه‌اند و جزء منطق فهم قرآن نیستند و حتی جزء مبادی قریبه‌ی منطق فهم قرآن هم نیستند، اما اگر متعلق این سه مبحث را قرآن بدانیم، آنگاه جزء مبادی قریبه‌ی دانش منطق فهم قرآن می‌شوند.

4. آیا کلام، علی‌الاطلاق معرفت‌بخش است؟ یعنی حجیت معرفت‌شناختی زبان.

5. چه قواعدی به ما کمک می‌کند کلام را که معرفت‌بخش است فهم کنیم؟ یعنی قواعد و ضوابط عمومی عقلایی استظهار از لفظ. به خاطر دارید که گفتیم قواعد و ضوابط فهم کتاب دو دسته هستند، دسته‌ی عمومی که فرض می‌کنیم آن قواعد در فهم هر متن دیگری ولو متون بشری به کار می‌بریم جواب می‌دهد و متن را باید با آن قواعد فهم کرد. حجیت ظواهر اصلی است که راجع به همه‌ی متون است، به جز متونی که ذاتاً رمزی هستند.

6. قواعد و ضوابط استکشاف از متن مکتوب. چون لفظ به نحو شفاهی کارآمدی‌ها و دلالت‌هایی دارد و وقتی به صورت متن درمی‌آید کارآمدی‌های دیگری. ما می‌توانیم به دو لایه از دوال درخصوص الفاظ قائل شویم،

– دالّ ذاتی (اصلی)،

– دالّ ظلی (فرعی و مکمل).

هنگامی که شما با یک لفظ مواجه می‌شود مثلاً «اسد» این عبارت به یک معنایی دلالت می‌کند و حیوان مفترس که در جنگل زندگی می‌کند به ذهن شما خطور می‌کند. این مدلول لفظ است و خود لفظ دالّ اصلی است. همچنین دالّ‌هایی داریم که من از آنها به دالّ‌های ظلی و مکمل تعبیر می‌کنم، مثلاً «قرائن مجاز». یک‌باره دالّ‌های مکملی پیدا می‌شود و می‌گویید مثلاً این کلمه‌ی «اسد» دلالت بر حیوان مفترس می‌کند، اما در کنار آن یک قرینه‌ی لفظیه و یا حالیه آمده است و گفته: «رأیت اسداً فی الحمام»، من یک شیر در حمام دیدم، اینجا می‌گویند مشخص می‌شود که کلمه‌ی اسد در معنای حقیقی خود به کار نرفته و در معنای مجازی به کار رفته، به قرینه‌ی اینکه می‌گوید در حمام و شیر درنده که در حمام وجود ندارد، پس منظور از این عبارت پهلوان است و پهلوانی را در حمام دیده است. این وجه شبه که بین معنای حقیقی لفظ و معنای مجازی مورد اراده‌ی ما وجود دارد که با الماح و اشاره به آن وجه شبه، معنا را تعیین می‌بخشیم، که اینها می‌شوند دالّ‌های مکمل و لایه‌ی دوم. و یا مثلاً شما لفظی دارید که دلالت مطابقی دارد، مثل «بیت»، بیت یعنی در، دیوار، سقف، کف و اتاق. مدلول مطابقی لفظ بیت یا دار، اینها است، اما گاه به نحو ظلی به کار می‌برید و از آن معنای ظلی می‌گیرد، مثلاً سقف اتاقی فرو می‌ریزد، و فردی می‌گوید «اتاق خراب شد»، مجازاً لفظ اتاق را در معنای سقف به کار برد. سقف خراب شده و نه همه‌ی اتاق زیرا دیوار و در آن سر جای خود هستند. اما به مدد مناسبت جزء و کلی که سقف جزئی از اتاق است مجازاً این لفظ را به کار بردیم و معنای لفظ اتاق و بیت را تعیین بخشیدیم.

درواقع معنای مطابقی معنای ذاتی لفظ است، معنای التزامی معنای ظلی لفظ است. شما چیزی را که ملازم با یک معنای اصلی است از آن لفظ اراده می‌کنید، پس ما دالّ اصلی و فرعی و مکمل داریم، همچنین معنای ذاتی و معنای ظلی داریم.

7. کلام چندگونه می‌تواند دالّ باشد. هنگامی که ما می‌گوییم کلام دالّ است باید ببینیم که کلام چندگونه می‌تواند دالّ باشد و یا مدلول‌هایی که با آنها سروکار داریم چندگونه هستند که در اینجا باید مورد بحث قرار گیرد و تکلیف آن روشن شود.

8. بعد از آنکه از قواعد و ضوابط عمومی عقلایی استظهار از لفظ و قواعد و ضوابط استکشاف از متن بحث کردیم، به سراغ متن مقدس و کلام قدسی می‌رویم. ماهیت و هویت کلام قدسی و اقسام آن. کلام قدسی وحیانی است، کتاب هدایت‌مال است که از اینها یک سلسله برایندهایی به دست می‌آید. کما اینکه هنگامی که خصوصیات کلام قدسی را می‌گوییم سپس باید بگوییم همانطور که مطلق کلام معرفت‌زاست، کلام قدسی هم معرفت‌زاست و زبان دین معرفت‌بخش و شناختاری است.

9. دلایل اینکه کلام قدسی حجت است و ظواهر کتاب در شریعت هم حجت است را باید در اینجا بحث کنیم. تا اینجا مباحثی از مبانی و لایه‌هایی از مطالب است که اصل کتاب را حجت کرده است و به نقطه‌ای رسیدیم که به کتاب تمسک کنیم.

10. نسبت‌سنجی تعاملی و تعارضی بین کتاب و غیرکتاب مثلاً کتاب با سنت، کتاب با عقل، کتاب با فطرت. در چه جاهایی کتاب با سنت، و یا عقل و فطرت تعامل می‌کند، در کجا تعارض می‌کند و اگر بین کتاب و سنت تعارض بود چه باید کرد و یا بین کتاب و عقل تعارض بود چه باید کرد؟

11. مباحثی که مربوط به محتوای کتاب می‌شود، یعنی پیام منظوری در کتاب و خصوصیات آن پیام مورد بحث قرار می‌گیرد.

12. انواع پیام‌ها، مثلاً نوع احکام آن، نوع اخلاقی و نوع عقایدی آن. در نتیجه حجیت شریعت‌شناختی کتاب یا سنت درخصوص تقنین و احکام را مورد بحث قرار می‌دهیم. برخی شاذگرایان در روزگار ما می‌گویند ما از کتاب تنها می‌توانیم ارزش‌ها را به دست بیاوریم، در احکام قابل تمسک نیست.

سپس بر اساس اینها قواعدی استظهار می‌شود که قواعد هم طبعاً دو دسته هستند، یعنی عقلانی عام و اختصاصی ابراز کلام مقدس.

اگر ما در اینجا به سمت سنت برویم، مباحث دیگری از جمله وثاقت‌سنجی خبر نیز مطرح می‌شود. چنانکه راجع به کتاب هم باز می‌توان از سندیت و انتساب قرآن و تحریف‌ناپذیری آن بحث کرد.

سپس وارد درون قرآن می‌شویم و قواعد مربوط به رفع تعارض ظاهری از آیات با یکدیگر را بحث می‌کنیم. درخصوص سنت تعادل و تراجیح اخبار را بحث می‌کنیم.

تا اینکه منتهی می‌شود به درستی‌آزمایی و یا آسیب‌شناسی کاربرست قرآن و کتاب.

خلاصه بحث و محورهای آن

بنابراین ما براساس یک رابطه‌ی طولی، مجموعه‌ی مباحثی را در کل منطق فهم قرآن طرح می‌کنیم و درخصوص هریک از بخش‌های آن و امروز در مبادی نظری و در مبادی نظری نیز مختصات متن و محتوای کتاب را بحث می‌کنیم با یک سیر و سامانه‌ای که کم‌وبیش رابطه‌ی منطقی ترتبی با یکدیگر دارند مواجه هستیم.

این بحث البته بحث کلانی است و ما در اینجا به اجمال مطرح کردیم و یک‌مقدار پیچیده می‌نماید و هرچه بتوان این مباحث را انضمامی‌تر مطرح کرد و راجع به هریک مثال‌های روشن‌تری زد مطلب آشکارتر می‌شود، ولی به تأمل بیش از آن احتیاج دارد و احیاناً باید برای آن نموداری ترسیم کرد که آن نمودار نسبت تمام این مسائل را به یکدیگر نمایان می‌کند.

پس اصل بحث ما منطق دسته‌بندی (عرضی) و طبقه‌بندی (طولی) مبادی و برایندهای آنهاست که به این ترتیب عرض شد ما دو سامانه سروکار داریم، سامانه و چیدمان عرضی که همان دسته‌بندی است که در آنجا گفتیم مبنای ما پیام‌واره‌انگاشتن قرآن کریم است، قرآن یک پیام است، اگر پیام است باید فرایند پیام‌گزاری را طی کند، که این فرایند دارای پنج ضلع است. بنابراین

معلوم شد که مبانی کلی فهم قرآن چنین منطقی دارد و در این چهارچوب فهم می‌شود. البته هنگامی که به لایه‌ی بعدی می‌رویم که مثلاً مبدأ معرفت‌شناختی است ملاحظه می‌کنیم که بحث‌هایی که تا اینجا مطرح کردیم به دست می‌آید.

همچنین با سامانه و چیدمان طولی، عمودی و ترتیبی نیز سروکار داریم که هم مبانی و مبادی و هم مسائل بر هم مترتب هستند و با یکدیگر نسبت طولی دارند. در نسبت طولی نیز سیری را توضیح دادیم که اولاً یک‌سری کارهای مقدماتی قبل از ورود به بحث لازم داریم، مثلاً ابتدا باید تعاریف را بدهیم، سپس مبادی را از مبانی و این‌دو را از مسائل تفکیک کنیم. سپس براساس کتاب و یا سنت وارد شدیم و فی‌الجمله مسائل و مباحثی را که باید مورد بحث قرار بگیرد گفتیم که هفت مسئله است:

1. چیستی‌شناسی،
2. هستی‌شناسی،
3. کارکردشناسی،
4. حجیت‌شناسی،
5. کاربردشناسی،
6. نسبت‌شناسی،
7. آسیب‌شناسی.

اینها محورهای بحث هستند ولی همان‌ها را روی کتاب و سنت آوردیم و قریب به بیست نکته را که به نحوی می‌توان گفت بیست لایه هستند در بحث از مسائل و مطالب ذکر کردیم که عبارتند از:

1. امکان معرفت؛
 2. روشمندی معرفت؛
 3. فرایندمندی معرفت؛
 4. معرفت‌بخشی کلام؛
 5. قواعد و ضوابط عمومی عقلایی استظهار از لفظ؛
 6. قواعد و ضوابط استکشاف از متن مکتوب؛
 7. ماهیت و هویت کلام قدسی؛
 8. کارکردوری معرفتی کلام قدسی؛
 9. حجیت شریعت‌شناختی ظواهر کتاب و سنت؛
 10. نسبت‌سنجی کتاب با دیگر منابع؛
- همچنین در لایه‌ی محتوایی

12. حجیت ظواهر در قلمروی شریعت یا کلام یا اخلاق و علم دینی؛ ممکن است کسی بگوید که از کتاب می‌توان شریعت (فقه) استنباط کرد همچنین عقاید هم می‌توان استنباط کرد، اما علم نمی‌توان استنباط کرد، که اینجا ما باید ثابت کنیم که می‌توان استنباط کرد و کتاب هم ظرفیت دارد و هم حجیت.

13. نسبت‌سنجی اینها با یکدیگر؛
14. ضوابط اختصاصی معنافهمی کلام مقدس؛
15. سندیت قرآن؛
16. تعارضات و تعادل و تراجیح؛
17. درستی‌آزمایی؛

18. بازبینی شیوه‌هایی که برای تدارک خطای محتمل‌الوقوع از فهم قرآن لازم است بحث شود.

این محورها با یکدیگر ترتب طولی دارند.

این چهارچوبی را که در اینجا به دست آوردیم باید راجع به هریک از مبادی پیاده کنیم، ازجمله الان که مبحث وحيانیت را مطرح می‌کنیم باید ببینیم چه مقدار از مطالبی که مطرح شد درخصوص اصل وحيانیت قابل بحث هستند. والسلام